

حلب رفت.

چکرمش در تل اَعْفَر بود که این خبر بشنید. به عزم جنگ با آن قوم بیرون آمده بود. پس از آنجا به سنجار رفت. رضوان نزد او کس فرستاد که اکنون به عهد خود وفا کند ولی او به عهد خود وفا نمود و داماد او البی بن ارسلان تاش به سنجار فرود آمد و او هنوز از تیری که در نصیبین به او رسیده بود مجروح بود و همچنان به نزد چکرمش حملش کردند و او معذرت خواست. چکرمش او را سرزنش کرد و به شهر خود بازش گردانید. البی بمرد و یارانش در سنجار عصیان کردند. در روزهای باقیمانده از رمضان و همه ماه شوال در آنجا نبرد بود تا آنگاه که تمیرک برادر ارسلان تاش که عم البی بود بیامد و میان او و چکرمش صلح افتاد و چکرمش به موصل بازگردید. واللہ سبحانہ و تعالی ولی التوفیق بمنہ.

استیلای فرنگان بر قلعه افامیه

خلف بن ملاعب الکیلابی در حمص بود. تاج الدوله تتش حمص را از او بستد. خلف بن ملاعب به مصر رفت و در آنجا مقیم شد. فرمانروای افامیه که از جانب رضوان بن تتش منصوب شده بود نزد صاحب علوی مصر کس فرستاد و اظهار اطاعت کرد و خواست که قلعه افامیه را به او دهند و ابن ملاعب نیز طلب کرد که در آنجا اقامت نماید و گفت به قتال فرنگان راغبتر است و جهاد را بر هر چیز ترجیح می دهد. آنان نیز افامیه را تسلیم او کردند و از او گروگان گرفتند. چون در قلعه استقرار یافت سر به عصیان برداشت و در افامیه همچنان راهزنی آغاز نهاد و از این راه مال بسیار فراهم کرد و جمعی از مفسدان بر او گرد آمدند.

چون فرنگان سرزمین از اعمال حلب را تصرف کردند و مردم شهر که از شیعیان بودند پراکنده شدند قاضی شهر نزد ابن ملاعب رفت و ابن ملاعب اکرامش کرد. قاضی به ابوطاهر و معروف به ابن الصائغ که از اکابر باطنیان و از اعیان اصحاب ملک رضوان بود نامه نوشت و او را علیه ابن ملاعب برانگیخت تا افامیه را به تصرف رضوان درآورد. ابن ملاعب را پسرانش که از مصر آمده بودند از این توطئه خبر دادند ابن ملاعب قاضی را فراخواند و خبر پرسید. او سوگند خورد و هر تهمتی را انکار کرد ابن ملاعب نیز به سخن او اعتماد نمود.

قاضی بار دیگر به ابوطاهر بن الصائغ نامه نوشت که شماری از سپاهیان خود را نزد ابن ملاعب بفرستد تا از او امان خواهند و اسب و سلاح خود را تسلیم او کنند و بگویند که ما از رضوان گریخته‌ایم و اینک آمده‌ایم تا در رکاب تو جهاد کنیم. آنان چنین کردند و ابن ملاعب ایشان را در ربض افامیه جای داد.

شب هنگام قاضی با یاران خود آن سپاهیان را که در ربض جای گرفته بودند با طناب‌ها از باروها بالا کشیدند. پس به سرای ابن ملاعب حمله آوردند و او را با پسرش کشتند و باقی نزد ابوالحسن بن منقذ صاحب شیزر گریختند.

ابن الصائغ پس از این پیروزی از حلب بیامد و قاضی را براند و خود زمام امور افامیه به دست گرفت. یکی از فرزندان ابن ملاعب نزد طغتكین بود طغتكین نگاهیانی یکی از دژها را به او سپرده بود. او مردم را سخت آزار می‌رسانید. طغتكین او را فراخواند ولی او بگریخت و به فرنگان پیوست و آنان را از جنبه‌های ضعف شهر آگاه نمود و گفت که انبارها از غلات خالی است. این بود که فرنگان به افامیه حمله آوردند و شهر را پس از یک ماه محاصره تسخیر کردند و قاضی و ابن الصائغ را کشتند. این واقعه در سال ۴۹۹ اتفاق افتاد.

ما پیش از این گفتیم که ابن الصائغ را ابن بدیع در ایام امارت تتش بر حلب پس از هلاکت رضوان کشت. پس خدای داند که کدامیک از این دو روایت درست است.

در سال ۵۰۴ صاحب انطاکیه که از فرنگان بود حصن‌الاثارب^۱ را در نزدیکی حلب تصرف کرد و کشتار کرد و شهر را تاراج نمود. تصرف حصن‌الاثارب پس از محاصره‌ای طولانی انجام گرفت و با حصن‌زردنا^۲ نیز چنین کردند. ساکنان این دو مکان به منیج و بلس کوچ کردند و هر دو ویران و از سکنه خالی شدند.

فرنگان شهر صیدا را نیز به امان تصرف کردند و از بلاد اسلامی باژوسا و طلب داشتند. آنان نیز هر یک مالی گرد آورده پرداخت نمودند.

رضوان فرمانروای حلب و اعمال آن سی هزار دینار و صاحب صور هفت هزار دینار و ابن منقذ فرمانروای شیزر چهار هزار دینار و صاحب حماة دو هزار دینار. این واقعه در سال ۵۰۵ اتفاق افتاد.

۱. متن: حصن‌الاماره

۲. متن: ذریته

استیلا طغتكین بر بصره

گفتیم که در سال ۴۹۷ وضع بکتاش^۱ پسر تتش چگونه بود و گفتیم که پس از برادرش دقاق به نام او خطبه خواندند. آن‌گاه او از دمشق بیرون آمد و از فرنگان یاری طلبید. در این واقعه آیتکین^۲ الحلبی^۳ صاحب بصری همراه او بود. طغتكین در اواخر قرن پنجم به بصری آمد و شهر را محاصره کرد تا به فرمان درآمدند و برای تسلیم شدن مدتی مقرر داشتند. طغتكین به دمشق بازگردید تا آن مدت به پایان آمد آن‌گاه پیامد و شهر را بگرفت و با مردم نیکی کرد. والله تعالی ولی التوفیق لارَبِّ غیره.

غز و طغتكین و عزیمت او

در سال ۵۰۲ طغتكین به طبریه لشکر برد. پسر خواهر بالدوین پادشاه قدس نیز به طبریه آمد و میان دو سپاه نبرد درگرفت. مسلمانان نخست بگریختند ولی طغتكین از اسب فرود آمد و مسلمانان را ندا داد و به حمله فراخواند. مسلمانان بازگشتند و حمله کردند. پسر خواهر بالدوین اسیر شد. طغتكین اسلام را بدو عرضه نمود و او نپذیرفت. طغتكین خود به دست خود او را بکشت و اسیران را به بغداد فرستاد. پس میان بالدوین و طغتكین پیمانی بسته شد که میان دو طرف چهار سال صلح برقرار بماند.

آن‌گاه طغتكین در ماه شعبان همان سال به حصن عرقه^۴ لشکر برد. سبب آن بود که این حصن در دست یکی از غلامان قاضی فخرالملک ابن علی بن عمار صاحب طرابلس بود، و بر مولای خود عصیان ورزیده بود و اکنون به سبب توقف فرنگان در آن حوالی مردم گرفتار تنگی آذوقه شده بودند. پس نزد طغتكین صاحب دمشق کس فرستاد و خواست کسی را بفرستد تا آن دژ را به او تسلیم کند و او نیز یکی از یاران خویش را به نام اسرائیل بفرستاد. او دژ را بگرفت. چون غلام ابن عمار از دژ فرود آمد، اسرائیل او را با تیر بکشت و قصدش آن بود که اتابک طغتكین مطلع نشود که چه مبلغ اموال در دژ اندوخته کرده است. طغتكین درنگ کرد تا زمستان سپری شد و به سوی دژ راند تا بنگرد که وضع او چگونه است. سردانی، یکی از فرنگان، طرابلس را محاصره کرده بود. چون از آمدن طغتكین خبر یافت و شنید که دژ اکمه را نیز تسخیر کرده است، شتابان برسر او

۱. متن: تلتاش

۲. متن: اسکین

۳. متن: الحملی

۴. متن: غزه

تاخت و منهزمش نمود و لشکرگاهش را به تاراج برد. طغتكین به حمص گریخت و سردانی به عرقه رفت مردم از او امان خواستند. امانشان داد و عرقه را بگرفت و اسرائیل را دستگیر کرد و به فدیه‌ی آزادی او اسیری را که هفت سال پیش در دمشق بودند آزاد کرد.

طغتكین به دمشق رفت. سپس پادشاه فرنگان آهنگ رقیه از اعمال دمشق نمود. آنجا را بگرفت و به مردان کارزار و ارزاق و علوفه بیناشت. طغتكین بعد از آنکه خبر یافت نگهبانان را توانی نیست بر سر ایشان تاخت و شهر را به قهر بگرفت و فرنگانی را که در آنجا بودند اسیر نمود. والله سبحانه و تعالی اعلم.

عصیان طغتكین بر سلطان محمد

سلطان محمد بن ملک‌شاه، مودود بن التوتتکین^۱ صاحب موصل را در سال ۵۰۷ فرمان داد که به غز و فرنگان رود. زیرا در سال ۵۰۶ پادشاه قدس چند بار به دمشق حمله آورده بود. مودود از طغتكین یاری خواست. آن‌گاه لشکرگرد آورد و روان شد. طغتكین او را در سلمیه^۲ دیدار کرد و هر دو به قصد قدس در حرکت آمده در اُقْحوانه^۳ اردن فرود آمدند. بالدوین نیز بیامد و آن سوی شهر روبروی آنان لشکرگاه ساخت. ژوسلین^۴، سردار سپاهش بود. در سیزدهم محرم نبرد آغاز کردند. این نبرد بر ساحل دریاچه‌ی طبریه بود، فرنگان شکست خوردند و بسیاری از ایشان کشته شدند و بسیاری در دریاچه‌ی طبریه و رود اردن غرقه گشتند. در این حال سپاهیان طرابلس و انطاکیه نیز برسدند. فرنگان به کوه‌های نزدیک طبریه پناه جستند. مسلمانان آنان را محاصره کردند و چون از غلبه بر ایشان نومید شدند در بلاد ایشان به حرکت در آمدند و در همه جا قتل و تاراج کردند و ویران نمودند. تا به مَرْج الصُّفَر رسیدند. مودود فرمان داد که باز آیند و بیاسایند و برای غز و دیگر مهیا شوند.

چون زمستان فرارسید امیر مودود در ماه ربیع‌الاول به دمشق داخل شد بدان قصد که تا فرارسیدن بهار، نزد طغتكین درنگ کند. در نخستین جمعه به مسجد رفت تا نماز به جای آرد. پس از پایان نماز مردی باطنی برجست و او را کارد زد. در آخر آن روز بمرد.

۱. متن: ابوشکین

۲. متن: سهده

۳. متن: انخوانه

۴. متن: جوسکین

طغتكین به قتل او متهم شد. سلطان آقسنقر بُرسقی را به جای او به امارت موصل منصوب نمود. آقسنقر برسقی، ایازبن ایلغازی را در بند کشید ایلغازی به حصن کیفا رفت و از فرمانروای آن رکن‌الدوله داود پسر برادرش سقمان یاری خواست. اینان لشکر بردند و برسقی را منهزم نمودند و ایاز را از بند برهانیدند ایلغازی به طغتكین صاحب دمشق پیوست و در نزد او اقامت نمود. طغتكین از سلطان محمد بیمناک بود زیرا متهم شده بود که در قتل مودود دست داشته این بود که نزد امیر انطاکیه که از فرنگان بود کس فرستاد و با او پیمان دوستی و همدستی بست.

[ایلغازی به قصد دیاریکر به رستن رفت] و در آنجا لشکری از ترکمانان گرد آورد. قرجان^۱ خیرخان پسر قراجا صاحب حمص لشکر بر سر او برد و اسیرش کرد. طغتكین برای رهانیدن او را اسارت بیامد. قرجان سوگند خورد که اگر طغتكین بازنگردد او را خواهد کشت. قرجان منتظر فرارسیدن لشکر سلطان از بغداد بود. چون آمدنش به درازا کشید قرجان از بیم آن‌که سپاهیان او را واگذارند به مصالحه رضا داد.

سلطان محمدبن ملکشاه سپاهی برای جهاد فرنگان فرستاد و اینان مأمور بودند که نخست به قتال طغتكین و ایلغازی پردازند. این لشکر در ماه رمضان سال ۴۵۸ روان شد. سردارشان برسق‌بن برسق صاحب همدان بود. به حلب رسیدند. سرداران این سپاه به لؤلؤ خادم که والی حلب بود و سردار سپاهش شمس‌الخواص پیام دادند و فرمان دادند که از حلب بیرون آید. و نامه سلطان را به آن دو نشان دادند. آن دو نیز وعده دادند که چنان خواهند کرد ولی از طغتكین ایلغازی یاری خواستند. آن دو نیز با لشکرهای خود بیامدند. مردم حلب به مقاومت پرداختند و عصیان آشکار کردند. برسق به حماة رفت. حماة از آن طغتكین بود. او حماة را بگرفت و سه روز تاراج کرد و آن را به امیر قرجان صاحب حمص داد. سلطان فرمان داده بود که هرچه از بلاد بگشایند به دست او دهند. امرا از این فرمان به هم برآمدند و از جنگ نیز ملول شده بودند.

ایلغازی و طغتكین و شمس‌الخواص به انطاکیه رفتند و از فرمانروای آن راجر^۲ یاری طلبیدند. او از فرنگان بود و بر آن نهادند که درنگ کنند تا زمستان برود. ایلغازی به ماردین رفت و طغتكین به دمشق. در جنگی که پس از آن رخ داد مسلمانان منهزم شدند. برسق‌بن برسق و برادرش زنگی‌بن برسق شهید شدند و ما اخبار این شکست را در اخبار

۱. متن: قیجان

۲. متن: دجیل

برسوق آورده‌ایم.

سلطان محمد بن ملک‌شاه به بغداد رفت. در ماه ذوالقعدة سال ۵۰۹ اتابک طغتكین نزد او آمد و خواست که سلطان بر او ببخشد و از او خشنود گردد. سلطان نیز از او خشنود گردید و او را به بلاد خود بازگردانید. والله سبحانه و تعالی اعلم.

وفات رضوان بن تتش صاحب حلب و حکومت پسرش الب ارسلان آخرس در سال ۵۰۷ رضوان بن تتش بن الب ارسلان فرمانروای حلب بمرد. او دو برادر خود ابوطالب و بهرام را به قتل رسانید و در کارهای خود از باطنیان یاری خواست. چون رضوان از دنیا رفت لؤلؤ خادم با پسرش الب ارسلان بیعت کرد. این الب ارسلان کودکی خردسال بود و لؤلؤ بر او تحکم می‌کرد. چون زبانش می‌گرفت او را آخرس لقب داده بودند. آخرس نیز در آغاز حکومتش دو برادر خود را بکشت. یکی از آن دو نامش ملک‌شاه بود و دیگری مبارکشاه. در ایام رضوان باطنیان در حلب فراوان بودند. تا آنجا که ابن بدیع رئیس حلب و اعیان شهر بیمناک شدند. چون رضوان از دنیا رفت، ابن بدیع الب ارسلان آخرس را به قتل آنان وادار کرد. او نیز رئیس ایشان ابوطاهر الصائغ و جماعتی از یاران او را بگرفت و باقی پراکنده شدند.

هلاکت لؤلؤ خادم و استیلای ایلغازی سپس کشته شدن الب ارسلان و حکومت سلطان شاه

لؤلؤ خادم بر قلعه حلب مستولی شده بود و اتابکی الب ارسلان آخرس فرزند مولای خود را نیز بر عهده داشت. سپس با الب ارسلان آخرس دل بد کرده و او را کشت و برادرش سلطان شاه را به جای او نشانند و زمام اختیار او را به دست گرفت. چون سال ۵۱۱ در رسید به قلعه جعبر رفت تا با سالم بن مالک دیدار کند. ممالیک ترک سالم بن مالک بر او غدر کردند در نزدیکی خرتپرت او را کشتند و خزاینش را بردند. مردم حلب راه بر ایشان گرفتند و هرچه غارت کرده بودند بستند.

پس از مرگ لؤلؤ، اتابکی سلطان شاه بن رضوان را شمس الخواص یار و قشاش^۱ بر عهده گرفت ولی پس از یک ماه معزول شد و ابوالمعالی بن المحلی دمشقی اتابک شد او

۱. متن: بارقیاس

نیز معزول و اموالش مصادره گردید و امور دولت در پریشانی افتاد. مردم حلب از فرنگان می ترسیدند، ایلغازی بن ارتق را فراخواندند و بر خود حکومت دادند. چون ایلغازی زمام حکومت بر دست گرفت در خزانه مالی نیافت پس به مصادره اموال خادمان پرداخت تا مالی گرد آورد که به فرنگان دهد و آن قدر مهلت گیرد که به ماردین رود و لشکر گرد آورد و بازگردد. چون صلح برقرار شد بدین عزم به ماردین رفت و پسر خود حسام‌الدین تمرتاش را در حلب به جای خود نهاد و از آن پس دولت رضوان بن تتش در حلب منقرض گردید. والله سبحانه و تعالی اعلم.

هزیمت طغتكین در برابر فرنگان

پادشاه فرنگان بالدوین صاحب قدس در سال ۵۱۲ درگذشت و پس از او کنت صاحب رها به جایش نشست. این مرد را چکرمش اسیر کرده بود و چاولی سقاوو - چنانکه گفتیم - آزادش کرده بود. او نزد طغتكین پیام صلح فرستاد. طغتكین از دمشق به جنگ او می رفت. طغتكین خواست او اجابت نکند و به طبریه رفت و آنجا را غارت کرد. و در عسقلان با امیران مصری دیدار نمود. فرمانروایشان ایشان را فرمان داده بود که از طغتكین فرمان برند چون در عسقلان نشانی از فرنگان ندید به دمشق بازگشت، در این حال فرنگان به یکی از قلعه‌ها حمله آوردند ساکنان قلعه امان خواستند. فرنگان آن قلعه را تصرف کردند سپس آذرعاع نمودند طغتكین پسرش بوری را به مدافعه فرستاد. فرنگان اذرعاع به جانب کوهی در آن حدود رفتند. بوری ایشان را محاصره کرد. پدرش طغتكین بیامد. فرنگان به طغتكین پیام دادند که مصالحه کنند. ولی طغتكین نپذیرفت. بدین طمع که بر آنان غلبه خواهد یافت. چون فرنگان نومید شدند دل بر مرگ نهادند و بر مسلمانان حمله آوردند، حمله‌ای جانانه و ایشان را منهزم ساختند و بسیاری را کشتند. باقیمانده لشکر خود را به دمشق رسانیدند. طغتكین نزد ایلغازی به حلب رفت و از او یاری خواست. او وعده یاریش داد و به ماردین آمد تا سپاه گرد کند. طغتكین نیز به دمشق بازگشت. ولی فرنگان پیشدستی کرده حلب را گرفتند. میان ایلغازی و فرنگان روابطی بود که در موضع خود در دولت بنی ارتق به ذکر آن خواهیم پرداخت. والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق. لارب غیره.

نبرد فرنگان در دمشق

در سال ۵۲۰ ملوک و سرداران فرنگان گرد آمدند و لشکر به دمشق آوردند و در مرج‌الصُفَر فرود آمدند. اتابک طغتكین از ترکمانان دیاربکر و دیگران یاری طلبید و در برابر فرنگان لشکرگاه برپا کرد. پسرش بوری را در دمشق نهاد و در پایان همان سال نبرد در پیوست. نبردی سخت. طغتكین از اسبش فرود افتاد و مسلمانان منهزم شدند. طغتكین برخاست بر اسب نشست و از پی ایشان روان شد. سواران سپاه فرنگ به تعقیب مسلمان پرداختند. پیادگان مسلمان که از ترکمانان بودند در میدان جنگ باقی ماندند. چون پیادگان دشمن بر ایشان حمله آوردند دل بر مرگ نهاده همه را کشتند. و لشکرگاهشان را به تاراج بردند و با غنایم بسیار به دمشق بازگشتند. چون سوارانی که به تعقیب طغتكین رفته بودند بازگشتند لشکرگاه خویش غارت شده و مردان را کشته یافتند و این یکی از کارهای شگفت‌انگیز بود.

مرگ طغتكین و حکومت پسرش بوری

اتابک طغتكین صاحب دمشق در ماه صفر سال ۵۲۲ بمرد. او از موالی تاج‌الدوله تتش بود. مردی نیک سیرت و دادگر و دوستدار جهاد بود. ظهیرالدین لقب داشت. چون بمرد پسرش تاج‌الملوک بوری به وصیت پدر به جایش نشست. بوری بزرگترین پسران بود. وزیر پدر خود ابوعلی طاهرین سعد مزدغانی را به وزارت خویش برگزید. مزدغانی پیرو شیعه‌ی اسماعیلی بود. بهرام پسر برادر^۱ ابراهیم اسدآبادی^۲ چون عمش ابراهیم در بغداد کشته شد به شام رفت و قلعه باناس را بگرفت. سپس به دمشق رفت و خلیفه‌ای از جانب خود در آنجا نهاد تا مردم را به کیش اسماعیلی دعوت کند. آن‌گاه از دمشق به قدموس رفت. و چند دژ از آن نواحی را بگرفت. در وادی تیم از اعمال بعلبک پیروان مذهب نصیری و در روز زندگی می‌کردند و رئیسشان مردی بود به نام ضحاک. بهرام در سال ۵۲۲ لشکر به آن نواحی برد. ضحاک به مبارزت بیرون آمد و لشکر بهرام را در هم شکست و بسیاری را بکشت و بهرام نیز در زمره مقتولان بود.

چون بهرام کشته شد، مزدغانی مردی به نام ابوالوفا را به جای او در دمشق تعیین کرد. ابوالوفا را شمار یاران افزون گردید و در دمشق بنای تحکم نهاد. خبر به بوری رسید که

۱. ابن اثیر. پسر خواهر ۲. متن: استرآبادی

وزیرش مزدغانی با اسماعیلیه ارتباط یافته و قصد آن دارد که دمشق را به فرنگان دهد. بوری به دمشق آمد و مزدغانی را بکشت و در نیمه‌ی رمضان به قتل عام اسماعیلیه ندا داد. شش هزار تن را کشتند این خبر به فرنگان رسید. صاحب قدس و صاحب انطاکیه و صاحب طرابلس و سایر ملوکشان گرد آمدند و به محاصره دمشق روان شدند. تاج‌الملوک بوری از عرب و ترکمانان یاری خواست. فرنگان در ماه ذوالحجه آن سال به دمشق رسیدند و گروه‌هایی به اطراف جهت جمع‌آوری آذوقه روان کردند، چون تاج‌الملوک بوری شنید که جمعی کثیر برای غارت حوران^۱ رفته‌اند، گروهی از مسلمانان را به سرداری شمس‌الخواص یکی از امرای خود به دفاع فرستاد. شمس‌الخواص در این نبرد پیروز شد و جمعی را به قتل آورد. چون خبر به فرنگان رسید. کوچ کرده و بازگشتند و هرچه از اموالشان را که حملش دشوار می‌آمد آتش زدند. مسلمانان از پی ایشان رفتند و می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند. والله تعالی ولی التوفیق.

به اسارت گرفتن تاج‌الملوک بوری، دبیس بن صدقه را

در صَرَخَد، از سرزمین شام خواجه‌ای فرمان می‌راند. او در سال ۵۲۵ از دنیا رفت و کنیزی که زن او بود، پس از او بر قلعه مستولی شد. چون دید که از نگهداری صرخد - جز آن‌که با مردی توانا و صاحب عشیره ازدواج کند - عاجز است، به دبیس بن صدقه که در بصره فرمان می‌راند نامه نوشت و او را به صرخد فراخواند که با او ازدواج کند و قلعه را در تصرف گیرد و این در ایامی بود که دبیس را با سنجر کشمکش بود و دبیس از نزد سنجر بازگشته بود. دبیس راهنمایی گرفت و رهسپار صرخد شد ولی راهنمایان او در حوالی دمشق راه را گم کردند. دبیس بر جماعتی از بنی کلاب که در شرق غوطه‌ی دمشق اقامت داشتند فرود آمد. آنان او را بگرفتند و به تاج‌الملوک بوری تسلیم کردند. تاج‌الملوک نیز او را به زندان فرستاد.

چون عمادالدین زنگی از این امر خبر یافت، نزد تاج‌الملوک کس فرستاد که اگر دبیس را نزد او فرستد پسرش سونج و دیگر اسیران را آزاد خواهد کرد وگرنه به دمشق لشکر خواهد آورد. تاج‌الملوک بوری، دبیس را نزد اتابک فرستاد. اتابک نیز سونج بن تاج‌الملوک را با دیگر اسیران روانه نمود. دبیس از اینکه او را نزد اتابک عمادالدین زنگی

۱. متن: خوارزم

می‌فرستادند دل بر هلاک نهاد. ولی بر خلاف تصور او اتابک عمادالدین زنگی به او نیکی کرد و نیازهای او برآورد. از دیگر سو خلیفه المسترشد بالله نیز سدیدالدوله بن الانباری را به نزد تاج‌الملوک فرستاد که دییس را به دست او دهد. ابن‌الانباری در راه بود که شنید، دییس را به عمادالدین زنگی سپرده‌اند. پس به دمشق آمد و از عمادالدین بیدی یاد کرد. عمادالدین زنگی از سخنان ابن‌الانباری خیر یافت. چون ابن‌الانباری از دمشق باز می‌گشت او را در راه گرفتند و نزد عمادالدین بردند. عمادالدین او را زندانی کرد. خلیفه شفاعت کرد و عمادالدین او را از زندان آزاد کرد و دییس همچنان مکرماً نزد عمادالدین بماند.

مرگ تاج‌الملوک بوری صاحب دمشق و حکومت پسرش شمس‌الملوک اسماعیل جماعتی از باطنیان بر تاج‌الملوک بوری، در سال ۵۲۰، حمله کرده و او را زخم زده بودند آن جراحت بهبود نیافت تا سبب مرگش شد و او را در ماه رجب سال ۵۲۶ از پای درآورد. مدت حکومتش چهار سال و نیم بود. پس از او پسرش شمس‌الملوک اسماعیل به وصیت او جانشین او شد. شهر بعلبک و اعمال آن را نیز به پسر دیگرش شمس‌الدوله محمد واگذار کرده بود. زمام امور دولتش به دست حاجب یوسف بن فیروز بود که شحنة دمشق بود.

شمس‌الملوک اسماعیل در آغاز حکومتش به رعیت نیکی کرد و بساط عدل گسترد. والله سبحانه تعالی اعلم.

استیلای شمس‌الملوک بر چند قلعه

چون شمس‌الملوک اسماعیل به حکومت نشست و برادرش محمد به بعلبک گریخت، شمس‌الملوک به بعلبک رفت و برادر را در آنجا محاصره کرد و شهر را بستند. محمد به قلعه پناه برد و از برادر خواست که دست از او بردارد، شمس‌الملوک دست از او برداشت و به دمشق بازگردید. شمس‌الملوک در سال ۵۲۷ به قلعه بانیا لشکر کشید. فرنگان که در بانیا^۱ بودند پیمان صلح را نقض کرده و جماعتی از بازرگانان دمشق را در بیروت دستگیر کرده و اموالشان را برده بودند.

۱. متن: باشاش

شمس‌الملوک بی آن‌که بگوید که آهنگ کجا دارد به سوی بانیا س روان شد. در ماه صفر سال ۵۲۷ به بانیا س رسید و جنگ در پیوست و باروها را بشکافت و شهر را به قهر در تصرف آورد و خلق بسیاری از فرنگان را بکشت. بقایای مردم به قلعه پناه بردند تا امان خواستند و او قلعه را نیز بگرفت و به دمشق بازگردید.

شمس‌الملوک اسماعیل، خبر یافت که المسترشد بالله لشکر به موصل برده است. او نیز به هوای گرفتن حماة افتاد و در آخر ماه رمضان به سوی حماة راند و صبح روز عید فطر شهر را بگرفت. مردم امان خواستند و او بر هرچه در حماة بود استیلا یافت. سپس به قلعه شیزر لشکر برد، صاحب آن مردی از بنی منقذ بود. شمس‌الملوک شیزر را محاصره نمود. صاحب شیزر مالی تقدیم داشت و او را در ماه ذوالقعدة همان سال به دمشق بازگشت.

در محرم سال ۵۲۸ به قلعه شقیف^۱ بر کوهی مشرف بر بیروت و صیدا لشکر برد. ضحاک بن جندل رئیس وادی تیم در آنجا استقراری تمام داشت و او را، هم مسلمانان حمایت می‌نمودند و هم فرنگان. هر طایفه او را علیه طایفه دیگر حمایت می‌کرد. شمس‌الملوک برفت و آن دژ بگرفت. این امر بر فرنگان گران آمد. از این‌رو لشکر به حوران بردند و در نواحی آن دست به اغتشاش و غارت زدند. شمس‌الملوک از آنان بیمناک شد و از ترکمانان یاری طلبید و لشکر بیاورد و روبروی ایشان لشکرگاه زد و چند روز میان او و فرنگان زدو خورد بود آن‌گاه بهری از لشکر خود را از بیابان ببرد و بر طبریه و عکا فرود آمد و آن نواحی را تاراج نمود و با غنایم و اسیران بسیار بازگردید. چون این خبر به فرنگان رسید از جای بشدند و به بلاد خود رفتند. شمس‌الملوک نیز به دمشق بازگردید. فرنگان پیام فرستادند که آن پیمان صلح تجدید کنند.

کشته شدن شمس‌الملوک و حکومت برادرش شهاب‌الدین محمود

شمس‌الملوک مردی بد سیرت بود و ستمکار و کینه‌توز بر رعیت و تندخو به خاندان و اصحاب. بدین سبب در سال ۵۲۷ یکی از مالیک او برجست و شمشیر بالا برد که بکشش ولی او را دستگیر کردند و زدند و او اقرار کرد که چند تن دیگر با او همدست بوده‌اند. شمس‌الملوک همه را به قتل رسانید. از جمله برادر خود سونج را نیز با آنان

۱. متن: شقیق

بکشت. مردم را این کار ناخوش آمد. آن‌گاه شایع شد که او با عمادالدین زنگی مکاتبه می‌کند تا دمشق را به او تسلیم کند و عمادالدین را ترغیب می‌کند که بیاید و دمشق را بگیرد تا شهر به دست فرنگان نیفتد. وقتی که عمادالدین به دمشق آمد، این شایعه به حقیقت پیوست و اصحاب پدرش بدین سبب سر به عصیان برداشتند و به مادرش شکایت بردند. مادر خشمگین شد و وعده داد که بزودی از او خلاص خواهند شد. آن‌گاه فرصت نگهداشت تا روزی غلامان را فرمان کشتن او داد و آنان کشتندش این واقعه در ربیع‌الاول سال ۵۲۹ اتفاق افتاد.

بعضی گویند که او مادر را متهم کرده بود که با حاجب، یوسف بن فیروز سروسری دارد و قصد قتل حاجب کرد. یوسف بگریخت و مادر فرزند را بکشت.

چون شمس‌الملوک کشته شد، برادرش شهاب‌الدین محمود بن تاج‌الملوک بوری به جایش نشست. پس از کشته شدن شمس‌الملوک، اتابک عمادالدین زنگی به دمشق آمد و شهر را در محاصره گرفت و لشکر خود در میدان حصار بداشت. مردم دمشق از شهر خود نیک دفاع کردند. معین‌الدین اُتر مملوک جد او طغتنکین در این مدافعه هنرها نمود و کفایت خویش نشان داد. سپس ابوبکرین بشیر^۱ الجزری رسول‌المسترشد بالله پیامد و اتابک زنگی را فرمان داد که با فرمانروای دمشق البارسلان شهاب‌الدین محمود صاحب دمشق مصالحه کند. پس با او مصالحه نمود و در اواسط سال از دمشق برفت.

استیلای شهاب‌الدین محمود بر حمص

حمص از آن خیرخان ابن قراجا و پسرش بود. والیان آن از سوی آنان معین می‌شدند. عمادالدین زنگی خواست که شهر را به او تسلیم کنند و آنان را از اطراف در تنگنا افکند. عاقبت به شهاب‌الدین محمد صاحب دمشق نامه نوشتند که او بیاید تا شهر را تسلیم او کنند به شرطی که در عوض حمص تدمر را به آنان دهد. شهاب‌الدین بپذیرفت و در سال ۵۳۰ بر حمص مستولی شد و آن را به مملوک جد خود، معین‌الدین اُتر اقطاع داد و جمعی از لشکریان خود به نگهداری آن نهاد و به دمشق بازگردید. حاجب یوسف بن فیروز اجازت خواست که از تدمر به دمشق آید. او چنان‌که گفتیم به تدمر گریخته بود. بعضی از غلامان بدان سبب که سونج را کشته بود با او دل بد داشتند و این اجازت را

۲. متن: قیرجان

۱. متن: بهشر

ناخوش داشتند. این فیروز بسی ملاحظت نمود تا ایشان به بازگشت او رضا دادند. سپس برای ایشان سوگند خورد که هیچ کاری را بر عهده نگیرد. چون بر مسند قدرت استقرار یافت همان شیوه پیشین پیش گرفت. غلامان برجستند و به قتلش آوردند. غلامان در خارج دمشق خیمه زدند و خواست‌های خود را برشمردند ولی به همه آنها پاسخ داده نشد. غلامان پذیرفتند و به بعلبک رفتند و به شمس‌الدوله محمدبن تاج‌الملوک بوری فرمانروای آن، پیوستند. از آنجا جماعتی به اطراف دمشق می‌فرستادند و در نواحی آن دست به آشوب می‌زدند. شهاب‌الدین بناچار با تمام خواسته‌هایشان موافقت می‌کردند و بدان پیمان بستند و سوگند خوردند و به شهر در آمدند. بزواش^۱، رئیسشان به سپهسالاری لشکر منصوب شد و بست و گشاد کارها بر او قرار گرفت والله اعلم.

استیلای عمادالدین زنگی بر حمص و جز آن بر اعمال دمشق

اتابک عمادالدین زنگی در ماه شعبان سال ۵۳۱ به حمص آمد. پیشاپیش، حاجب خود صلاح‌الدین محمد یاغیسیانی را که بزرگترین امرای او بود و مردی حیلت ساز بود بفرستاد. او از معین‌الدین اترخواست که شهر را به او تسلیم کند. معین‌الدین نپذیرفت و او شهر را محاصره کرد و چون شهر مقاومت نمود، عمادالدین زنگی در پایان شوال همان سال از آنجا برفت. سپس در سال ۵۳۲ به نواحی بعلبک آمد و دژ مجدِل^۲ را که از آن صاحب دمشق بود به امان بستند و به جانب حمص راند و شهر را محاصره نمود. پادشاه روم به حلب لشکر آورد و فرنگان را به یاری خواند و بسیاری از قلعه‌ها چون عین زریه و تل حمدون را تصرف کرد و انطاکیه را محاصره نمود و بازگردید. اتابک عمادالدین زنگی چون اوضاع را چنان دید از محاصره حمص کناره جست و چون رومیان رفتند بار دیگر لشکر به حمص آورد و نزد شهاب‌الدین صاحب شهر دمشق پیام فرستاد و مادرش را خواستگاری کرد، نام آن زن زمرد خاتون^۳ بود دختر چاولی، تا باید بدین وسیله بر دمشق دست یابد. شهاب‌الدین مادر بدو داد ولی عمادالدین به هدف خود دست نیافت. حمص و قلعه او را تسلیم کردند و زمرد خاتون در ماه رمضان همان سال به خانه شوی رفت. والله اعلم.

۱. متن: مروش

۲. متن: محولی

۳. متن: مردخاتون

کشته شدن شهاب‌الدین محمودبن تاج‌الملوک بوری و حکومت برادرش محمد شهاب‌الدین محمودبن تاج‌الملوک بوری در ماه شوال سال ۵۳۳ کشته شد. یکی از غلامانش او را در خلوتش درون بستر به قتل رسانید و بگریخت. آنان سه تن بودند دو تن دستگیر شدند.

معین‌الدین انر نزد برادرش جمال‌الدین^۱ محمودبن بوری صاحب بعلبک کس فرستاد و او را از قتل برادر آگاه نمود. او شتابان بیامد و به دمشق داخل شد. لشکریان و اعیان از پی او آمدند. جمال‌الدین امور دولت خود را به دست معین‌الدین انر مملوک جد خود سپرد و بعلبک را به اقطاع او داد و کارها به صلاح آمد.

استیلای عمادالدین زنگی بر بعلبک و محاصره کردن او دمشق را

چون شهاب‌الدین محمود کشته شد و خبر به مادرش زمرد خاتون زوجه اتابک زنگی رسید عظیم جنز کرد و خبر به زنگی داد. زنگی در بلاد جزیره بود و از او خواست که به خونخواهی پسرش برخیزد. زنگی لشکر به دمشق آورد. مردم دمشق آماده دفاع شدند. از این رو عمادالدین رهسپار بعلبک شد. بعلبک - چنان‌که گفتیم - از آن معین‌الدین انر بود. زنگی اموالی به معین‌الدین پیشنهاد کرده بود که کاری کند تا او بر دمشق دست باید چون از او مأیوس شده بود اینک به بعلبک می‌رفت. عمادالدین در بعلبک نبرد را به جد در ایستاد و منجیق‌ها نصب کرد تا امان خواستند. پس در ماه ذوالحجه سال ۵۳۳ شهر را بگرفت. جماعتی از سپاهیان به قلعه پناه بردند و در آنجا امان خواستند. ولی عمادالدین زنگی همه را بکشت و بدین گونه رعب او در دلها جای گرفت. سپس به دمشق راند و به فرمانروای آن پیام فرستاد که تسلیم شود تا در عوض جای دیگر به او دهد. او پذیرفت. عمادالدین پیش رفت و در نیمه‌ی ربیع‌الاول سال ۵۳۴ بر داریا فرود آمد. سپاهیان دمشق بر نبرد بیرون آمدند. عمادالدین زنگی بر آنان غلبه یافت و منهزیشان نمود و در مصلی فرود آمد و بار دیگر نبرد در پیوستند این بار نیز شکست خوردند. آن‌گاه ده روز از جنگ دست برداشت و رسولان به آمدوشد پرداختند تا فرمانروای دمشق، دمشق را بدهد و بعلبک تا حمص را بستاند. یا هر جای دیگر را که خواهد در عوض دمشق به او دهد. یارانش او را منع کردند و زنگی جنگ از سرگرفت و بر شدت محاصره بیفزود. والله

۱. متن: شمس‌الدین

وفات جمال‌الدین محمدبن بوری و حکومت پسرش مجیرالدین ابق

جمال‌الدین محمد بوری صاحب دمشق همچنان‌که در محاصره عمادالدین زنگی بود، در چهارم شعبان سال ۵۳۴ از دنیا برفت. در این اوان گفتگوهای صلح آغاز شده بود. عمادالدین زنگی در این احوال حمله‌ای کرد، بدین امید که پس از جمال‌الدین میان امرا خلاف افتاده باشد و کار او آسان گردد. ولی این بار نیز نومید شد. زیرا بعد از مرگ جلال‌الدین محمد پسرش مجیرالدین ابق را به حکومت برداشته بودند و معین‌الدین انر زمام امور دولت او را به دست گرفته بود. مجیرالدین نزد فرنگان رسول فرستاد و از آنان برای دفاع در برابر زنگی یاری خواست و گفت بانیاس را محاصره می‌کنند و چون آن را گشودند به ایشان تسلیم خواهند نمود. فرنگان اجابت کردند. زیرا آنان نیز از تسلط زنگی بر دمشق بیمناک بودند.

چون زنگی خبر یافت در حرکت آمد و پیش از رسید لشکر فرنگان به دمشق خود را به دمشق رساند. پس در ماه رمضان همان سال به حوران نزول نمود. فرنگان از رویارویی با او امتناع کردند و در بلاد خود ماندند زنگی در ماه شوال به محاصره دمشق بازگردید و روستاهای مرج و غوطه را آتش زد و به دیار خود بازگردید.

چون زنگی بازگشت فرنگان به دمشق آمدند. معین‌الدین انر با ایشان به بانیاس^۱ رفت بانیاس از آن زنگی بود. معین‌الدین خواست بانیاس را بگشاید و به فرنگان دهد. این گونه تعهد کرده بود. والی بانیاس رفته بود تا بر شهر صور دستبرد زند در راه فرمانروای انطاکیه با او برخورد کرده بود. فرمانروای انطاکیه به دمشق می‌آمد تا صاحب دمشق را علیه زنگی یاری نماید. جنگی در گرفته بود و والی بانیاس کشته شده بود. باقیمانده سپاهش به بانیاس بازگشتند. معین‌الدین و لشکر فرنگان پس از این واقعه برسیدند و شهر را گرفته به فرنگان تسلیم نمودند. چون اتابک زنگی خبر یافت گروه گروه لشکریان خود را به حوران و اعمال دمشق متفرق نمود و خود جریده به دمشق آمد. بامدادان برسید. سپاهیان دمشق به دفاع بیرون آمدند. تمام روز را جنگیدند. اتابک زنگی سپس به مرج راهط واپس نشست و درنگ کرد تا سپاهیانش که به اطراف رفته بودند با اموال و غنائم

۱. متن: قاشاش

بازگشتند. سپس به شهر خود بازگردید.

رفتن فرنگان به محاصره دمشق

از آن هنگام که فرنگان سواحل شام و شهرهای آن را تصرف کرده بودند، فرنگان دیگر از هر ناحیه‌ی بلادشان می‌آمدند تا ایشان را علیه مسلمانان یاری نمایند. زیرا می‌دیدند که هم کیشانشان در شام میان دشمنان خود تنها مانده‌اند.

در سال ۵۴۳ پادشاه آلمان از پادشاهان آن سامان، با جمع کثیری عازم بلاد اسلام گردید و هیچ شکی نداشت که به سبب کثرت سپاهیان و فراوانی اموال بر آن سرزمین‌ها غلبه خواهد یافت. چون به شام رسید فرنگانی که در شام بودند فرمان او را گردن نهادند و به لشکر او پیوستند و همگان عازم دمشق شدند و در سال ۵۴۳ دمشق را محاصره نمودند. معین‌الدین انر به دفاع برخاست و رشادت‌ها نمود. فرنگان در ششم ماه ربیع‌الاول همان سال نبرد آغاز کردند و با آن‌که مسلمانان نیک پایداری نمودند، بسیاری کشته شدند از جمله حجة‌الدین یوسف بن ذی ناس الفندلاوی^۱ مغربی بود که مردی فقیه و عالم و زاهد بود.

در این روز معین‌الدین انر از او خواست که چون پیر و ناتوان است برگردد او گفت: «به خدا سوگند، چیزی از من خریده‌اند و من نیز فروخته‌ام هرگز معامله را فسخ نخواهم کرد.» اشاره‌اش به این آیه بود که «ان‌الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة» پس به جنگ دشمن رفت تا در تیرب نیم فرسنگی دمشق کشته شد و با او خلقی دیگر کشته شدند. فرنگان نیرومند شدند و پادشاه آلمان در دمشق به میدان اخضر فرود آمد.

عمادالدین زنگی صاحب موصل در سال ۵۴۱ مرده بود و پسرش سیف‌الدین غازی به جایش نشسته بود. برادر سیف‌الدین به نام نورالدین صاحب حلب بود. معین‌الدین انر نزد سیف‌الدین کس فرستاد و از او یاری خواست. سیف‌الدین با برادر خود نورالدین به یاری او آمد و بیامدند تا به حمص رسیدند و به فرنگان پیام‌های تهدیدآمیز دادند. معین‌الدین انر به پادشاه آلمان پیام داد که اگر جنگ را ادامه دهی دمشق را به پادشاه مشرق - یعنی فرمانروای موصل - تسلیم خواهد کرد آن‌گاه از کرده پشیمان خواهید شد.

۱. متن: لعندلاوی

به فرنگان شام نیز پیام داد که اگر پادشاه آلمان بر دمشق استیلا یابد، بر شما نیز ابقا نخواهد کرد و سراسر شام را از شما باز خواهد ستد و نیز وعده داد که قلعه بانیا را به آنان خواهد داد اینان نزد پادشاه آلمان رفتند و او را از فرمانروای موصل به بیم افگندند و از تصرف دمشق منصرف نمودند. او نیز از حوالی دمشق برفت و معین‌الدین قلعه بانیا را تسلیم ایشان نمود.

پادشاه آلمان به بلاد خود که در اقصای شمال غربی بحر محیط است بازگشت. آن‌گاه معین‌الدین اثر مدبر دولت مجیرالدین ابق و حاکم بر آن در سال ۵۴۴ در گذشت والله اعلم.

استیلای نورالدین محمود العادل بر دمشق و انقراض دولت بنی تش سیف‌الدین غازی بن زنگی صاحب موصل در سال ۵۴۴ درگذشت و برادرش قطب‌الدین مودود به جایش نشست و برادر دیگرشان نورالدین محمود در حلب و سرزمین‌های مجاور آن فرمان می‌راند.

نورالدین محمود خود بتنهایی عازم تسخیر دمشق و جهاد با فرنگان شد. در سال ۵۴۸ فرنگان، عسقلان را از دست خلفای علوی مصر - که دیگر ناتوان شده بودند - گرفتند. نورالدین محمود قصد آن داشت که عسقلان را باز ستاند ولی دمشق میان او و عسقلان حائل بود.

فرنگان بعد از عسقلان طمع به تسخیر دمشق بستند و مردم دمشق به آنان جزیه می‌داند و رسولانشان به شهر در می‌آمدند و جزیه را گرفته و باز می‌گشتند و دمشقیان از اسیران فرنگان هر کس را که می‌خواست نزد خویش و پیوندش بازگردد آزاد می‌نمودند. نورالدین بیمناک شد که مبادا دمشق به دست ایشان افتد و اگر می‌خواست به قصد تسخیر دمشق در حرکت آید، مجیرالدین بن جمال‌الدین از فرنگان یاری می‌طلبید. این بود که راهی دیگر در پیش گرفت. با مجیرالدین باب دوستی بگشود و برای او هدایا و تحف فرستاد. آن قدر که مجیرالدین را به دوستی خود دلگرم نمود. آن‌گاه او را علیه یک‌یک امرایش برانگیخت که فلان امیر به من نامه نوشته که دمشق را به من تسلیم کند. مجیرالدین نیز آن امیر را می‌کشت. آخرین آنان عطاء بن حفاظ‌السلمی خادم بود. عطا در برابر نفوذ نورالدین سخت پایداری می‌کرد. نورالدین او را نیز به چنان اتهامی متهم نمود.

مجیرالدین او را نیز بگرفت و بکشت. نورالدین در این هنگام رهسپار دمشق شد. مجیرالدین از فرنگان یاری طلبید و گفت بعلبک را به ایشان خواهد داد. فرنگان این شرط پذیرفتند و به جمع لشکر پرداختند. نورالدین پیشدستی کرده به دمشق در آمد. جمعی که به آنان نامه نوشته بود، بشوریدند و دروازه شرقی را گشودند. نورالدین به شهر داخل شد و آن را تصرف نمود. مجیرالدین به قلعه پناه برد. نورالدین پیام داد که فرود آید تا به جای دمشق حمص را به او دهد. مجیرالدین فرود آمد و به حمص رفت ولی نورالدین به عوض حمص بالس را به او داد و او پذیرفت و به بغداد رفت و در نزدیکی نظامیه خانه‌ای ساخت و در آنجا بمرد.

نورالدین بر دمشق و اعمال آن مستولی شد و آن را بر متصرفات خود درافزود و از این پس دولت بنی تثن از شام و بلاد ایران برافتاد و البقاء لله وحده. والله مالک الملک. لارب غیره سبحانه و تعالی.

خبر از دولت قُطْلُمُش و پسرانش ملوک قونیه و بلاد روم از سلجوقیان و آغاز کار و سرگذشت و احوالشان

قتلمش از بزرگان این خاندان بود و در نسب او اختلاف کرده‌اند. بعضی گویند قتلش پسر بیغو بود و ابن‌اثیر گاه می‌گوید قتلش پسر عم طغرلبک است و گاه می‌گوید پسر اسماعیل بن سلجوق. اینک به بیان ابن‌اجمال می‌پردازیم.

چون سلجوقیان به طلب ملک در بلاد پراکنده شدند، قتلش وارد بلاد روم شد و قونیه و آقسرا و نواحی آن دو را بگرفت. تا آن‌گاه که سلطان طغرلبک او را با لشکری با قریش بن بدران صاحب موصل به طلب دبیس بن مزید فرستاد و این به هنگامی بود که دولت علویان در حله و اعمال آن آشکار شده بود ولی قریش بن بدران از دبیس و بساسیری شکست خورد. و ما در اخبار ایشان آوردیم. سپس بر سلطان البارسلان بعد از طغرلبک عصیان کرد و آهنگ ری نمود تا ری را به تصرف آرد. البارسلان در سال ۴۵۶ با او مصاف داد. لشکر قتلش منهزم شد. جسد قتلش را میان کشتگان یافتند. البارسلان از مرگ او اندوهگین شد و چنان‌که گفتیم به عزا نشست.

پس از او پسرش سلیمان بن قتلش به جایش نشست و قونیه و آقسرا را بگرفت و همه بلادی را که در تصرف پدرش بود، تصرف کرد و در سال ۴۷۷ انطاکیه را از رومیان

بستند. رومیان این شهر را از سال ۳۵۵^۱ در تصرف داشتند. سلیمان انطاکیه را به متصرفات خویش در افزود. چون سلیمان بن قتلمش انطاکیه را تصرف کرد شرف‌الدوله مسلم بن قریش صاحب موصل نزد او کس فرستاد و خواستار جزیه‌ای شد که برای او می‌فرستادند ولی سلیمان از پرداخت چنین مالی سرباز زد. مسلم بن قریش به خشم آمد و جمعی از عرب و ترکمان گرد آورد و برای محاصره او در حرکت آمد. جیق^۲ امیر ترکمانی نیز همراه او بود. دو لشکر در سال ۴۷۸ مصادف دادند. امیر جیق به سلیمان گرایید و لشکر عرب منهزم شد. سلیمان بن قتلمش برای محاصره حلب عازم آن دیار شد. مردم حلب از او خواستند اندکی درنگ کند تا به سلطان ملکشاه نامه نویسند ولی از دیگر سو به تاج‌الدوله تتش خیر دادند. تتش صاحب دمشق بود. و او را به حلب فراخواندند. تاج‌الدوله تتش شتابان بیامد و سلیمان بی آنکه لشکر خویش تعبیه داده باشد راه بر او بگرفت و شکست خورد. ولی خود را با خنجر بزد و بکشت. تاج‌الدوله تتش لشکرگاهش را به غارت برد.

چون سلیمان بن قتلمش کشته شد پسرش قلیچ‌ارسلان بن سلیمان به جایش نشست. در سال ۴۹۰ که فرنگان به سواحل شام می‌آمدند و از قسطنطنیه گذشتند، پادشاه روم، مانع عبور ایشان شد مگر آنکه چون انطاکیه را گرفتند آن را به رومیان تسلیم کنند. آنان این شرط را پذیرفتند و لشکر به بلاد قلیچ‌ارسلان بن سلیمان بن قتلمش آوردند. قلیچ‌ارسلان در نزدیکی‌های قونیه با آنان جنگ در پیوست ولی شکست خورد و بگریخت. فرنگان به بلاد لئون ارمنی رسیدند از آنجا گذشته به انطاکیه رفتند. فرمانروای انطاکیه یاغی سیان یکی از امرای سلجوقی بود. او به دفاع از شهر برخاست و فرمان داد تا خندق کنند. مسلمانان یک روز به کندن پرداختند روز دیگر نوبت مسیحیان ساکن انطاکیه بود. چون شبانگاه خواستند به شهر داخل شوند یاغی سیان مانع شد. مسیحیان گفتند: چه کسی زنان و فرزندان ما را حراست می‌کند؟ گفت: من به حراست آنان خواهم پرداخت تا فرنگان از این جا بازگردند. پس فرنگان بیامدند و شهر را نه ماه محاصره کردند. تا آن‌گاه که یکی از نگهبانان خیانت ورزید و آنان را از سمت رودخانه به شهر درآورد. بدین گونه فرنگان بامدادان وارد شهر شدند. یاغی سیان چون بانگ و خروش فاتحان را شنید از شهر بگریخت. مردی هیزم‌شکن از مردم ارمن او را بدید و سرش

۱. متن: ۴۵۵

۲. متن: جق

برگرفت و نزد فرنگان آورد. بوهوموند^۱ از زعمای فرنگ بر انطاکیه امارت یافت. چون صاحب حلب و صاحب دمشق از این واقعه خبر یافتند به عزم نبرد بسیج سپاه کردند ولی فرنگان به آنان نامه نوشتند که قصد نبرد ندارند و جز انطاکیه به جای دیگر تعرض نخواهند کرد. این نامه آنان را در عزمشان سست نمود و از یاری یاغی سیان باز ایستادند.

ترکمانان در نواحی عراق پراکنده بودند. کُمُشْتِکین پسر طایلو^۲ معروف به ابن دانشمند^۳ - زیرا پدرش در میان ترکمانان معلم بود سپس به امارت رسید - سیواس را تصرف کرد. سیواس از بلاد روم و در مجاورت انطاکیه بود. بر ملطیه و حوالی آن مرد دیگری از ترکمانان استیلا داشت که میان او و کمشتکین بن دانشمند جنگ‌هایی بود. صاحب ملطیه برای نبرد با کمشتکین از بوهوموند^۴ یاری خواست. او نیز از انطاکیه با پنج هزار سپاهی بیامد. پسر دانشمند با او روبرو گردید و منهزمش ساخت و اسیرش کرد. فرنگان برای نجات او از اسارت لشکر آوردند و بر قلعه انگوریه که همان انقره است تاختن کردند و آن را به جنگ بستند. سپس به قلعه دیگری از آن اسماعیل بن دانشمند حمله بردند و آن را محاصره کردند. کمشتکین بن دانشمند سپاه گرد کرد و جنگ در پیوست و جمعی را در کمین قرار داد. فرنگان را شمار سپاه بسیار بود. چون جنگ آغاز شد، سپاه ترکمانان واپس نشست، ناگاه مردانی که در کمین بودند به در آمدند و فرنگان را کشتار کردند، چنان‌که هیچ کس از مرگ خلاصی نیافت. سپس کمشتکین به ملطیه رفت و ملطیه را بگرفت و فرمانروایش را اسیر کرد. سپاهیان فرنگ از انطاکیه به دفاع از ملطیه آمدند ولی منهزم شده بازگشتند.

استیلای قلیچ ارسلان بر موصل

موصل و دیاربکر و جزیره در دست جُکِرْمَش از سران سلجوقیان بود. جکرمش از حمل مال سر باز زد و آهنگ عصیان نمود. سلطان محمد موصل و همه توابعش را به چاولی سکاوو داد. هر دو از امیران و سران لشکر او بودند و فرمان داد که به نبرد فرنگان رود. چاولی به سوی موصل در حرکت آمد، خبر جکرمش رسید از موصل لشکر به اربل

۳. متن: ونشمند

۲. متن: طبلق

۱. متن: بیشمند

۴. متن: بیفل

آورد. چاؤلوی با ابوالهیجان موسک^۱ کرد هدبانی^۲ صاحب اربل پیمان دوستی بست. چاولی به بوازیح رسید. جکرمش از دجله بگذشت و با او نبرد آغاز کرد. سپاه جکرمش منهزم شد و او خود به سبب بیماری فالج که داشت همچنان بایستاد تا به اسارت چاولی افتاد. بقایای سپاهش به موصل رسید. در موصل پسر او امیرزنگی بن جکرمش را که هنوز کودک بود به جایش نشاندند و غزغلی از موالی پدرش زمام امور او را به دست گرفت. قلعه موصل در دست او بود. اموال و ساز و برگ جنگ و اسب به میان جنگجویان تقسیم کرد و آماده دفاع در برابر چاولی بایستاد.

زنگی بن جکرمش به صدقه بن مزید و برسقی شحنه بغداد و قلیچ ارسلان صاحب بلاد روم نامه نوشت و آنان را به یاری فراخواند و هر یک را وعده داد که اگر چاولی را از موصل براند موصل را به او خواهد داد. صدقه به او نپرداخت و نامه اش را وقعی نهاد.

چاولی برفت و موصل را محاصره نمود و هر روز چکرمش را در پای بارو شهر می آورد و مدافعان شهر را ندا می داد که اگر می خواهید چکرمش را آزاد کنم شهر را تسلیم کنید. تا در یکی از روزها بامداد که به زندان رفتند چکرمش را مرده یافتند.

در خلال این احوال چاولی شنیده بود که قلیچ ارسلان با لشکر خود به نصیبین آمده، پس دست از محاصره موصل برداشت و به سنجار رفت.

چون چاولی از موصل دور شد برسقی به شتاب وارد شهر شد و به مردم موصل پیام داد که به یاری ایشان آمده است ولی هیچ کس با او سخنی نگفت و او به بغداد بازگردید. رضوان بن تتش صاحب دمشق چاولی را برای مقابله با فرنگانی که در شام بودند به یاری فراخواند و چاولی به دمشق لشکر راند.

چون قلیچ ارسلان به نصیبین رسید، سپاهیان چکرمش نزد او رفتند و با او پیمان بستند و سوگندان خوردند و او را به موصل آوردند. قلیچ ارسلان در آخر ماه رجب سال ۵۰۰ موصل را تصرف کرد.

چون قلیچ ارسلان موصل را تصرف کرد. زنگی بن چکرمش و اصحابش از قلعه فرود آمدند. قلیچ ارسلان قلعه را از غزغلی بستد و بر تخت نشست و نام سلطان از خطبه بینداخت و پس از نام خلیفه نام خود را در خطبه آورد و با لشکریان نیکی کرد و بساط عدل بگسترد.

۱. متن: موشک

۲. متن: هدبای

از جمله یاران قلیچ ارسلان یکی امیر ابراهیم بن ینال ترکمانی صاحب آمد بود و یکی هم محمد بن جبّی ترکمانی صاحب حصن زیاد. که همان خرتبرت باشد. اما ابراهیم بن ینال را تاج‌الدوله تتش هنگامی که دیاربکر را گرفته بود، امارت آمد داده بود و آمد در دست او بود. اما خرتبرت در دست فلادروس ترجمان پادشاه روم بود و رها و انطاکیه را گرفت و فخرالدوله بن جهیر دیاربکر را. از آن پس فلادروس روی به ضعف نهاد و جبّی خرتبرت را از او بستند. چون فلادروس به دست سلطان ملکشاه اسلام آورد، سلطان او را امارت رها داد و فلادروس تا پایان عمر در رها بود. آن‌گاه جبّی رها و شهرهای مجاور آن را تصرف کرد و برای پسرش محمد به میراث نهاد. والله تعالی ولی التوفیق.

جنگ میان قلیچ ارسلان بن سلیمان و فرنگان

بوهوموند^۱ صاحب انطاکیه، از فرنگان، را با پادشاه روم که در قسطنطنیه بود خلاف افتاد و به دشمنی انجامید. بوهوموند برفت و بلاد روم را غارت کرد و آهنگ انطاکیه نمود. پادشاه روم از قلیچ ارسلان صاحب قونیه یاری خواست و او نیز سپاهی به یاریش فرستاد. فرنگان در این نبرد از پادشاه روم شکست خوردند و جمعی به اسارت افتادند. بقایای لشکر فرنگان به بلاد خود در شام بازگشتند. لشکریان قلیچ ارسلان نیز آهنگ بلاد جزیره کردند که نزد قلیچ ارسلان روند چون خبر قتل او را شنیدند در تصمیم خویش سست شدند. والله تعالی ولی التوفیق.

کشته شدن قلیچ ارسلان و حکومت پسرش مسعود

گفتیم که قلیچ ارسلان بر موصل استیلا یافت و دیاربکر و اعمال آن را در تصرف آورد و بر تخت نشست و چاولی سکاوو به سنجار رفت و از آنجا به رجه شد. فرمانروای رجه در این ایام محمد بن سباق نام داشت و از بنی شیبان بود. این محمد بن سباق را ملک دقاق بن تتش بر رجه امارت داده بود. بدان هنگام که علیه پدر عصیان کرده بود. چون چاولی رجه را محاصره کرد، رضوان بن تتش صاحب حلب نزد او کس فرستاد و از او خواست که در برابر فرنگان یاریش دهد زیرا فرنگان به بلاد او راه یافته بودند. چاولی

۱. متن: سمند

وعده داد که پس از پایان یافتن محاصره خواهد آمد. رضوان نیز نزد او رفت و محاصره رجه را سخت‌تر کرد. بعضی از مردم رجه غدر کردند و دشمن را به شهر راه نمودند و سپاهیان چاولی تا نیمروز شهر را تاراج کردند. محمد بن سباق شیانی به تسلیم بیرون آمد. چون تسلیم شد آنان بازگشتند.

چون خبر به قلیچ ارسلان رسید از موصل رهسپار نبرد با چاولی شد و پسر خردسال خود ملکشاه بن قلیچ ارسلان را با یکی از امرای خود که امور او را در دست داشت، در موصل نهاد. چون به خابور رسید ابراهیم بن ینال صاحب آمد از او جدا شد و به دیار خود گریخت. قلیچ ارسلان بناچار گروهی از لشکریانش را که به یاری پادشاه روم فرستاده بود بازپس خواند آنان نیز بیامدند. چاولی قتل لشکریان او را مغتنم شمرد و در آخر ذوالقعدة سال ۵۰۰ حمله‌ی خور را آغاز کرد و جنگ شدت گرفت. قلیچ ارسلان خود به تن خویش بر چاولی حمله کرد. علمدار را بکشت و چاولی را به شمشیر خویش بزد. سپس یاران چاولی حمله آوردند و او را منهزم ساختند. قلیچ ارسلان خویشتن به رود خابور افکند و غرق شد.

چاولی به موصل رفت. موصل را بگرفت و بار دیگر خطبه به نام سلطان محمد نمود و ملکشاه بن قلیچ ارسلان را نزد او فرستاد. سلطان محمد، مسعود پسر قلیچ ارسلان را امارت بلاد روم داد و کارش استقامت گرفت.

استیلاي مسعود بن قلیچ ارسلان بر ملطیه و اعمال آن

ملطیه و اعمال آن و نیز سیواس از آن کمشتکین بن دانشمند از ترکمانان بود و چنانکه گفتیم میان او و فرنگان جنگ‌هایی بود و چون کمشتکین بن دانشمند بمرد پسرش محمد به جایش نشست و همچنانکه در زمان پدرش بود جنگ با فرنگان را ادامه داد. او نیز در سال ۵۳۷ هلاک شد و ملک مسعود بن قلیچ ارسلان به بسیاری از متصرفات او مستولی شد بعضی از آن بلاد نیز در دست یاغی ارسلان بن دانشمند باقی ماند.

وفات مسعود بن قلیچ^۱ ارسلان و حکومت پسرش قلیچ ارسلان^۲

مسعود بن قلیچ ارسلان در سال ۵۵۱ درگذشت و پسرش قلیچ ارسلان به جایش نشست.

۱. متن: بلیج

۲. متن: الان فرسن

میان او و یاغی سیان‌بن دانشمند و کمشتکین صاحب ملطیه و بلاد مجاور آن از روم جنگ‌هایی بود. سبب این جنگ‌ها آن بود که قلیچ ارسلان دختر ملک صَلْتَقُ ابن علی‌بن ابی‌القاسم را به زنی گرفته بود. ملک صَلْتَقُ نیز دختر خود را با جهاز فراوانی به خانه شوی فرستاد. ساغی سیان صاحب ملطیه راه بر آنان بگرفت و عروس و همه جهازش را به غارت برد و قصدش آن بود که او را به برادرزاده خود ذوالنون‌بن محمدبن دانشمند به زنی دهد. آن‌گاه برای آن‌که بر شوی خود حرام گردد، فرمان داد که از اسلام برگردد تا نکاح او با قلیچ ارسلان فسخ گردد، سپس بار دیگر اسلام آورد. آن زن چنان کرد و یاغی سیان او را به عقد برادرزاده‌اش در آورد.

قلیچ ارسلان لشکر آورد و به جنگ یاغی سیان‌بن دانشمند رفت ولی از او شکست خورد از پادشاه روم یاری جست. او لشکری به یاریش فرستاد ولی در این گیرودار یاغی سیان بمرد.

پس از مرگ او ابراهیم پسر برادرش محمد به جایش نشست. قلیچ ارسلان به برخی از بلاد او مستولی شد و برادرش ذوالنون‌بن محمدبن دانشمند نیز بر قیساریه چنگ انداخت و ملک شاهان شاه^۲ ابن مسعود برادر قلیچ ارسلان نیز انکوریه (انقره) را در تصرف گرفت و کارها بر این قرار شد.

آن‌گاه میان قلیچ ارسلان‌بن مسعود و نورالدین محمودبن زنگی صاحب شام خلاف افتاد و کار به جنگ کشید. صالح‌بن زُزیک که زمام دولت فرمانروای علوی مصر را در دست داشت به قلیچ ارسلان نامه نوشت و او را از این کار منع کرد. سپس ابراهیم‌بن محمدبن دانشمند هلاک شد و برادرش ذوالنون به جای او قرار یافت قلیچ ارسلان‌بن مسعود پیمان خویش بر هم زد ملطیه را تصرف نمود. والله تعالی اعلم.

حرکت نورالدین العادل به بلاد قلیچ ارسلان

نورالدین محمودبن زنگی در سال ۵۶۸ بر ملطیه و سیواس و آفسرا از بلاد قلیچ ارسلان^۳ ابن مسعودبن قلیچ ارسلان در سرزمین روم حمله آورد. قلیچ ارسلان با اعتذار به استقبال او رفت و او را از تصمیمش منصرف نمود و بسی اکرامش کرد. سپس نورالدین

۱. متن: طلیق

۲. متن: شاه‌بن مسعود

۳. متن: قلیچ ارسلان

محمود در باب ذوالنون بن دانشمند شفاعت کرد و از او خواست بلادی را که تصرف کرده باز پس دهد ولی قلیچ ارسلان نپذیرفت. نورالدین به خشم آمد و مرعش و بهسنا و شهرهای مابین آن دورا در ماه ذوالقعدة همان سال تصرف کرد و سپاه به سیواس فرستاد و آنجا را بستند. قلیچ ارسلان به صلح گرایید و نزد نورالدین کس فرستاد و خواستار مهر و عطوفت او گردید. در این حال به نورالدین از فرنگان، خبرهایی دادند که او را پریشان خاطر نمود. از این رو در خواست آشتی را پذیرا آمد، بدان شرط که سیواس در دست نواب نورالدین باقی بماند و سیواس از آن ذوالنون بن دانشمند بُود.

آن‌گاه برای نورالدین محمود بن زنگی منشوری از جانب خلیفه رسید که آن بلاد از جمله بلاد قلیچ ارسلان و خلاط و دیاربکر را به اقطاع او داده بود. چون نورالدین محمود بمرد بار دیگر سیواس را قلیچ ارسلان تصرف کرد و نایبان ذوالنون را از آنجا براند.

حرکت صلاح‌الدین برای نبرد با قلیچ ارسلان بن مسعود

قلیچ ارسلان بن مسعود صاحب بلاد روم، دختر خود را به نورالدین محمد بن قرا ارسلان بن داود بن سکمان صاحب حصن کیفا و دیگر بلاد دیاربکر به زنی داد و چند دژ نیز به او بخشید. نورالدین محمد با زن خود رفتاری ناپسند پیش گرفت و با زن دیگری زناشویی نمود و دختر قلیچ ارسلان را رها کرد. قلیچ ارسلان از این امر بر هم آمد و آهنگ غزو نورالدین در دیاربکر نمود و شهرهای او را تصرف نمود. نورالدین به صلاح‌الدین بن ایوب پناه برد و او را شفیع گردانید ولی قلیچ ارسلان به شفاعت او وقعی ننهاد و دلیل آورد که می‌خواهد بلادی را که به هنگام ازدواج او با دخترش، به او داده است باز پس ستانند. صلاح‌الدین از این پاسخ به خشم آمد. قضا را در این هنگام سرگرم نبرد با فرنگان بود. با آنان مصالحه کرد و لشکر به بلاد روم آورد.

الملك الصالح، اسماعیل بن نورالدین محمود صاحب حلب در شام بود. آنجا را ترک گفت و از تل باشر به رعبان^۱ آمد و در آنجا با نورالدین محمد صاحب حصن کیفا دیدار کرد. قلیچ ارسلان چون از نزدیک شدن صلاح‌الدین خبر یافت، رسولی نزد او فرستاد تا آنچه را که نورالدین محمد بر سر دخترش آورده است تقریر کند. صلاح‌الدین بر رسول خشم گرفت و رسول را گفت که او را بگوید که بلاد او را از او باز خواهد ستند. رسول

۱. متن: زغبان